

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۳، شماره ۴۷، بهار ۱۴۰۰، صص ۳۸۷ تا ۴۱۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۲، تاریخ پذیرش: ۹۹/۸/۱۴

(مقاله پژوهشی)

مفهوم ناخانگی و ادبیات مهاجرت در رمان «شمارنده شب»

اثر «عالیا یونس»

شعله ابهری لاله^۱، دکتر فاضل اسدی امجد^۲



چکیده

مفهوم خانه و کاشانه بار عاطفی دارد و به فرد حس امنیت، تعلق و پایداری می‌دهد؛ با این حال، دنیا برای فرد مهاجر یا استعمارشده «ناخانه‌ای» بیش نیست. پژوهش توصیفی-تحلیلی حاضر با استفاده از نظریه «هومی بابا» (HOMI BHABHA) درباره مفهوم «ناخانگی» (UNHOMELY)، به بررسی تجربه مهاجری لبنانی-آمریکایی به نام فاطیما در رمان «شمارنده شب» (THE NIGHT COUNTER) اثر «عالیا یونس» (ALIA YUNIS) می‌پردازد. بابا معتقد است که ناخانگی زمینه رشد و خلاقیت را برای مهاجر فراهم می‌کند و در عین حال فرد به علت «پیوند خوردگی» (HYBRIDITY) در فضای انتقالی بینابینی میان «جهان و خانه» قرار می‌گیرد که فرهنگ غالبی ندارد. پرسش اصلی این پژوهش مبتنی بر این مطلب است که آیا پیوند خوردن فرهنگی و هویتی آن گونه که بابا ادعا می‌کند فاقد برتری فرهنگی است؟ ضمن تایید کاربرد مفهوم ناخانگی هومی بابا، نتایج این بررسی نشان می‌دهد که در مورد فاطیما فرهنگ بومی بر فرهنگ غربی سلطه دارد زیرا که او همواره با توسل به میراث مذهبی و فرهنگ خود تلاش می‌کند که توان و نیروی ادامه زندگی در غرب را بیابد. سپری شدن سال‌های متمادی او را از دنبال کردن فعالیت‌های سنتی باز نمی‌دارد و همین دلیل بر برتری فرهنگی و حس ملی است تا عدم آن. بنابراین، ضمن وجود پیوند خوردگی، درجه پیوند خوردگی در افراد مختلف وابسته به میزان وابستگی آنان به سرزمین مادری، هویت فرهنگی و مذهبیست و این مسئله‌ای است که هومی بابا به آن اشاره نکرده است.

کلیدواژه‌ها: هومی بابا، پیوند خوردگی، ناخانگی، عالیا یونس، شمارنده شب.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

sholeh.abhari@yahoo.com

^۲ استاد گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)

fazel4313@yahoo.com

مقدمه

یکی از پر دغدغه‌ترین مسائلی که جهان با آن روبرو بوده و هست مهاجرت مردمانی است که گاه به اجبار یا به اختیار موطن خویش را ترک نموده و به کشورهای غربی می‌روند. ترک سرزمین بومی در بسیاری از موارد، به ویژه مهاجرین نسل اول، منجر به احساس تبعید، دور افتادگی و بیگانگی می‌شود. در همین راستا، گروه زیادی از نظریه پردازان روانشناختی، اجتماعی و پسا استعماری مباحث خود را معطوف به مفاهیم کلیدی خانه، فرهنگ، ریشه، هویت، تعلق و یا عدم تعلق کرده‌اند.

در این میان، برخی، مانند هومی بابا، تکثرگرا هستند، اصل از پیش ساختگی، پایداری و ثبات هویت را انکار کرده، هویت و فرهنگ را پیوندخورده می‌دانند و بدین‌گونه، احساس تعلق مهاجر به سرزمین بومی را رد می‌کنند. تعاریف هومی بابا از پیوندخوردگی و ناخانگی چیست؟ هومی بابا از منتقدین پسا استعماری است که می‌گوید هویت و فرهنگ پیوندخورده، بینابینی، سیال و همواره در حال ساخته شدن است. او مفهوم «خانگی» (HOMELY) را به جایگاهی اطلاق می‌کند که فرد دارای فرهنگ و هویت ثابت و پایداری است و احساس امنیت و آرامش در آن حکم فرماست. به طور معمول، واژگان «خانگی» بار مثبتی دارد و با عباراتی مانند گذشته، خاطرات، آسایش خاطر و آزادی در ارتباط است؛ در حالی که، مفهوم «ناخانگی» بار معنایی و معنوی خانگی را به چالش کشیده و مدعی ناپایداری است. در همین راستا، هومی بابا مفهوم ناخانگی را مربوط به شرایط پسا استعماری می‌داند که مهاجر یا مستعمر تجربه می‌کند. نظریه او مبتنی بر ارج نهادن تفاوت‌ها و عدم وجود سلسله مراتب و برتری در روابط است. بر این اساس، ثبات فرهنگ و هویت رد می‌شود و در عوض زمینه پیوندخوردگی، تغییر و ناپایداری فراهم می‌گردد که دارای پتانسیل رشد و سازندگی است.

طیف گسترده‌ای از نویسندگان ادبیات مهاجر نظر خویش را معطوف به تجربیات شیرین و غالباً محنت‌زای مهاجرینی می‌کنند که برای به دست آوردن خوشبختی به کشورهای غربی می‌روند. عالیا یونس یکی از نویسندگان عرب-امریکایی است که در رمان «شمارنده شب» سرگذشت زنی را می‌نویسد که دور از وطن با مشکلاتی از قبیل: تفاوت فرهنگی، احساس ناامنی و برآورده کردن مطالبات خانوادگی و مردسالاری روبرو شده است. حال پرسش این

است که آیا در تعامل فرهنگ‌ها فرهنگ غالبی وجود دارد یا ذات تعامل منجر به عدم اقتدار فرهنگی می‌شود؟ آیا در خوانش متن «شمارنده شب» این مفاهیم را می‌توان مشاهده کرد؟ و آیا پابندی بیشتر به یک فرهنگ منجر به رکود فرد مهاجر می‌گردد؟ نگارندگان این مقاله با بررسی ناخانگی مهاجری مسلمان به نام فاطیما سعی بر آن دارند تا آنچه که بابا به عنوان عدم وجود برتری فرهنگی می‌نامد را به چالش کشیده و با ارائه زندگی مشقت‌بار این زن ثابت کنند که هژمونی قدرت کشورهای غربی همچنان وجود دارد و حتی با گذشت بیش از هفتاد سال زندگی در کشور غربی میزبان، امریکا، او هنوز هویت فرهنگی، دیدگاه و ارتباط خویش را با سرزمین مبدأ حفظ کرده و همین نمونه آشکاری است از برتری فرهنگی تا عدم آن. بدین هدف، پژوهشگران مقاله ابتدا نگاهی گذرا به نظریه هومی بابا در مقوله مفاهیم پیوندخوردگی و ناخانگی انداخته، به صورت اجمالی عالیا یونس و اثر او را معرفی کرده، و در قسمت بعد براساس این مفاهیم، علی‌الخصوص ناخانگی، به خوانش متن می‌پردازند. در پایان چگونگی رشد، خلاقیت و قدرتمند شدن فاطیما در جهان ناخانه بررسی می‌گردد.

پیشینه پژوهش

اندیشمندان بسیاری همچون «زیگموند فروید» (SIGMUND FREUD)، مارتین هایدگر (MARTIN HEIDEGGER)، هومی بابا، ادوارد سعید (EDWARD SAID)، دورین ماسی (DOREEN MASEIY)، دونا ر. گاباسیا (DONNA R. GABACCIA)، سوزان استرل (SUSAN STREHELE) و ایمی کاپلان (AMY KAPLAN) در خصوص واژگان خانگی و ناخانگی بحث‌های فراوانی کرده‌اند؛ اما تا کنون پژوهشی که در آن «شمارنده شب» اثر عالیا یونس از منظر ناخانگی بررسی شده باشد، انجام نگرفته است. برای روانشناختی مانند فروید «ناخانگی» امری است ذهنی که انسان از آرامش و وضعیت شناخته شده به موقعیتی ناآشنا و ناامن می‌رسد. در همین راستا، هایدگر، فیلسوف و اندیش‌ورز هستی‌شناختی، احساس ناخانگی را شرایط «در- خانه - نبودن» می‌داند که ترس بر انسان غلبه می‌کند و همین اثباتی است بر عدم قطعیت هستی انسان.

طیف گسترده‌ای از نظریه پردازان روانشناختی، مطالعات پسااستعماری، فرهنگی و اجتماعی

در حوزه خانگی و ناخانگی راهکارهایی از جمله پیوند «خوردگی» یا ترکیب هویت و فرهنگ را ارائه داده‌اند. همسو با این موضوع، «استوارت هال (STUART HALL) و پل گیلروی» (PAUL GILROY) تأکیدشان بر روی پیوند خوردگی فرهنگ و هویت است. ولیکن در این رابطه، گیلروی از عدم برتری فرهنگ میزبان سخن به میان می‌آورد و از نظر او مهاجران دارای «آگاهی دوگانه» (DUAL CONSCIOUSNESS) هستند.

او بر این باور است که فرد مهاجر هم وابسته به ریشه‌های بومی خویش است و هم تلاش می‌کند فرهنگ کشور میزبان را حفظ کند. اما «ادوارد سعید، بیل اشکرافت (BILL ASHCROFT) و رابرت یانگ (ROBERT YOUNG)» اندیشمندانی هستند که ناخانگی و عدم تعلق را مبنای استمرار قدرت طلبی استعمارگران می‌دانند.

کاپلان در مقاله «نامنی‌های وطن» (HOMELAND INSECURITIES) می‌پرسد: «چرا پس از یازده سپتامبر نام امریکا به خانه یا موطن تغییر یافت؟ آیا استفاده از واژه خانه پدری امنیت فرهنگی به فرد می‌دهد؟ آیا این نشانی از حس نامنی است؟» (کاپلان، ۲۰۰۳: ۸۵).

در واقع کاپلان با مطرح کردن این مسائل به لحظات هراس‌انگیز ناخانگی امریکاییان در فضای آشنای وطن اشاره می‌کند و می‌گوید: «پیش از این حملات تروریستی هم، امریکا با شوق در تقابل بود ولیکن جورج بوش اولین رئیس جمهوری بود که مفهوم خانه پدری را به امریکا اطلاق کرد و مسائل امنیتی و ناخانگی را به پیش کشید» (همان).

«پولین هومسی وینسون» (PAULINE HOMSI VINSON) در مقاله خود تحت عنوان «رویارویی دوباره با شهرزاد: جنسیت، تحرک فرهنگی، و تحولات روایی در رمان شمارنده»

شب نوشته عالیا یونس» (RE-ENCOUNTERING SCHEHERZADE: GENDER, CULTURAL MOBILITY, AND NARRATIVE TRANSFORMATIONS IN ALIA YUNIS'S THE NIGHT COUNTER) به بررسی مفهوم تجربه عربی-امریکایی می‌پردازد. وی بر این باور است که یونس با ارائه یک متن بینافرهنگی و با اتخاذ تکنیک‌های طنز به خوبی توانسته تصویر کلیشه‌ای عرب-امریکایی را از مظنونان تروریستی به قهرمانان قابل اعتماد و در عین حال مضحک امریکایی تغییر دهد (ر.ک: هومسی وینسون، ۲۰۱۴: ۵۶). بنا به گفته وینسون، آرامش فرهنگی و هویتی شهروندان عرب-امریکایی تا حد زیادی

وابسته به اتخاذ پیوند خوردگی فرهنگی آنها است (ر.ک: همان، ۶۸).

«آدام یاگی» (ADAM YAGHI) در پایان نامه دکتری خود تحت عنوان «ملتی از روایت‌ها: دین، تسلط و خودشناسی در ادبیات عربی-آمریکایی» (A NATION OF NARRATIONS: RELIGION, HEGEMONY, AND SELF-IDENTIFICATION IN ARAB AMERICAN LITERATURE) ادبیات عربی-آمریکایی را به دو قسمت اصلی تقسیم می‌کند: در یک سو، طرف محافظه‌کار فرهنگی و در سوی دیگر، طرف مقاومت فرهنگی. وی عالیا یونس را از نوع دوم (مقاومت فرهنگی) برمی‌شمارد. او در فصل پنجم پایان‌نامه، رمان یونس را بررسی و آن را اثری معرفی می‌کند که سعی دارد بر بی‌عدالتی‌ها، تبعیض‌ها، و عدم توانمندسازی تحمیل شده بر جامعه عربی-آمریکایی روشنی افکند. به‌طور خلاصه از دیدگاه او، این اثری ادبی است، برای براندازی وجهه زشت و شروری از مسلمانان عرب ایالات متحده و خاورمیانه (ر.ک: یاگی، ۲۰۱۵: ۳۰۶).

«دالیا گوما» (DALIA GOMAA) در کتاب و پایان‌نامه خود به بررسی «شمارنده شب» می‌پردازد. او معتقد است: «با وجود این که اثر عالیا یونس منعکس‌کننده نگرانی‌های ملی و سیاسی همچون... پیامدهای رویداد ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده آمریکا است، این نگرانی‌ها از لحاظ جغرافیایی تنها محدود به یک ملت و بر پایه دیدگاه دوگانه جهان اول-جهان سوم نیست، بلکه آشکارکننده یک تاریخچه سیاسی و اقتصادی درهم تنیده است» (گوما، ۲۰۱۶: ۲۵). او این اثر را «تمثیلی فراملی» (NATIONAL ALLEGORY) نام می‌نهد که ناهمواری اقتصادی ناشی از نظام سرمایه‌داری جهانی را به تصویر می‌کشد (ر.ک: همان، ۱۵۸).

روش پژوهش

شیوه این پژوهش توصیفی-تحلیلی (کتابخانه‌ای) و بر پایه مطالعه کتاب‌های کتابخانه و خریداری شده، و هم چنین استفاده از مقالات و داده‌های سایت‌های معتبر است که از طریق فیش‌برداری گردآوری گردیده است.

مبانی پژوهش

پیوند خوردگی

هومی بابا یکی از شاخص‌ترین نظریه‌پردازان هندی تبار پسااستعماری است که بیشتر نقدهایش رویکرد فرهنگی-روان‌شناختی دارد. او کتاب‌ها و مقالات بسیاری در زمینه مطالعات فرهنگی و پسااستعماری نوشته که از آن جمله کتاب «جایگاه فرهنگ» (THE LOCATION OF CULTURE) را می‌توان نام برد. وی تحت تاثیر «ژاک دریدا» (JACQUES DERRIDA)، ژاک لاکان (JACQUES LACAN)، میشل فوکو (MICHEL FOUCAULT) و متفکر الجزایری شناخته شده‌ای به نام «فرانتس فانون» (FRANTZ FANON) است که در دهه پنجاه قرن بیستم میلادی به مطالعات جوامع استعماری پرداخت؛ اما شاید بیشترین تاثیر را، ادوارد سعید با کتب «شرق‌شناسی» و «فرهنگ و امپریالیسم» بر وی گذاشت. برخلاف سعید و فانون که معتقدند استعمارزدگان و مهاجرین در جوامع غربی «دیگری» یا فرودست هستند و صدایی ندارند؛ بابا مرزهای میان فرهنگ، نژاد و هویت را گشوده چنین مقوله‌هایی را بدون غالبیت و پیوند خورده می‌داند. از منظر او رابطه بین خود و دیگری، غالب و فرودست، استعمارگر و استعمارزده، غرب و شرق، سفید و سیاه بسیار پیچیده و مبهم است و هیچ‌یک از این دو طرف اصیل و پایدار نیستند بلکه در کشاکش تفاوت‌ها ساخته شده، تغییر می‌یابند. هومی بابا تبادل فرهنگی را در فضایی که هیچ فرهنگی بر فرهنگ دیگر غالب نیست ممکن دانسته و پیوند خوردگی فرهنگ و هویت را زمینه‌ای برای رشد فرهنگ می‌داند.

دکتر مسعود فرهنگدفر در مقاله‌ای به نام «جایگاه آستانه‌ای فرهنگ: هومی بابا و نظریه پسااستعماری» مقوله‌های پیوندخوردگی هویت، فرهنگ، و ملیت هومی بابا را بررسی کرده می‌گوید: «نمی‌توان برای هویت و صورت‌های فرهنگی بستاری قابل شد، بلکه باید آن‌ها را فرآیندی با پایان باز و پیوسته در حال باز تعریف و «شدن» دانست» (فرهمندفر، ۱۳۹۴: ۱۷). او به جایگاه آستانه‌ای فرهنگ که منجر به پیوندخوردگی هویت می‌گردد اشاره می‌کند و همانند بابا معتقد «آفرینشگری» ایجاد شده و تغییر مداوم در فضای پیوند خورده‌ای است که هرگز «تفکر دوقطبی» و «جدایی طلب» (همان) در آن راه نمی‌یابد.

ناخانگی

زیگموند فروید نخستین کسی است که مرز رایج میان Heimlich و Unheimlich، را که همان مفاهیم خانگی و ناخانگی است، از میان برمی‌دارد. به باور او این مفاهیم متناقض یک‌دیگر

نیستند بلکه یکی در دیگری نهفته است. هومی بابا در مقاله خود تحت عنوان «جهان و خانه» (THE WORLD AND THE HOME) از نظریه ناخانگی فروید استفاده کرده آن را مرتبط با شرایط مهاجرتی، استعماری و پسااستعماری می‌داند. همانند فروید، او معتقد است که این مفاهیم در یکدیگر ادغام شده و لحظات امن، آشنا، شخصی و خانگی، مورد تهاجم ناامنی سیاسی - تاریخی قرار می‌گیرند. او ناخانگی را فرصتی برای رسیدن به وضعیت بینابینی می‌بیند، چنان که مرزهای زمانی و مکانی شکسته شده، اصل پایداری هویت، فرهنگ و تعلق به سرزمین مادری زیر سؤال رفته و فرهنگ و هویت پیوند خورده می‌گردد. به عقیده بابا، جنس زن بیش از مرد چنین لحظات ناآرام ناخانگی را تجربه می‌کند و در چنین وضعیتی، مرز میان خانه و جهان از بین رفته، میان گذشته و حال، مسائل شخصی و عمومی، نوعی پیوند خوردگی و یا بینابینی به وجود می‌آید. ناخانگی موقعیتی اضطراب‌آور، وهم‌آور و مخوف است که در عین حال به فرد قدرت و نیرو می‌بخشد و زمینه رشد و خلاقیت را برای او فراهم می‌کند.

بحث

عالیا یونس و ناخانگی در رمان «شمارنده شب»

عالیا یونس، نویسنده عرب - امریکایی، فرزند پدر و مادری مهاجر اهل لبنان و فلسطین است که ذهنش به شدت درگیر مفهوم خانه و تجربیات مهاجران است. زندگی در کشورهای مختلف مانند امریکا، کویت، لبنان و ابوظبی او را با زبان‌ها، فرهنگ‌ها و سنن مختلفی آشنا کرده است. به عنوان روزنامه‌نگار، تهیه‌کننده و رمان‌نویس در غالب کارهایش از شخصیت‌هایی با فرهنگ و هویت پیوند خورده استفاده می‌کند؛ در عین حال باید اذعان نمود که او به شدت به میراث و فرهنگ بومی خویش پایبند است. «شمارنده شب» نخستین و تنها رمان چاپ شده «عالیا یونس» است. این اثر حکایت زندگانی خانواده لبنانی مهاجری است که اکثر اعضای آن می‌کوشند خود را با فرهنگ غربی و بومی، دنیوی و روحانی، ناآشنا و آشنا وفق دهند. او رفتار نژادپرستانه غریبان، حقوق نقض شده مهاجران، پیوند خوردگی فرهنگ‌ها و وجود شخصیت‌های بینابینی را به وضوح در نسل دوّم و سوّم مهاجرین به تصویر می‌کشد؛ ولیکن سوژه اصلی او زنی متعلق به نسل اوّل مهاجرین به نام فاطیما است که قلمرو امن

خانگی‌اش، چه در لبنان و چه در امریکا، توسط ناخانگی و ناامنی اجتماعی - سیاسی غرب مورد تهاجم قرار گرفته است.

در رمان «شمارنده شب» یونس نقش شهزاد را تغییر داده او را از راوی قصه‌های عربی تبدیل به شنونده‌ای می‌کند که گوش جان به روایت‌های شیکوه آمیز فاطیما عبدالله هشتاد و پنج ساله سپرده است. قبل از شروع داستان او ۹۹۱ روز از زندگی‌اش را برای شهزاد، قصه‌گوی شناخته شده داستان‌های «هزار و یک شب»، شرح داده است و نخستین روایت «شمارنده شب» از شب نهصد و نود و دوم در حالی شروع می‌شود که فاطیما باور دارد در پایان هزار و یکمین شب خواهد مرد. فاطیما از دوران کودکی، نوجوانی، ازدواج، مهاجرت، مجادله‌های روانی و اقتصادی، مرگ همسر و دو فرزندش، بی‌خانمانی و آوارگی جسمی و روحی خود می‌گوید. در هفده سالگی تن به همسری مردی به نام مروان می‌دهد که می‌توانست پدرش باشد. با او به دیترویت امریکا مهاجرت می‌کند و در حین بارداری همسرش را در سانحه‌ای از دست می‌دهد. او پیشنهاد دوست مروان، ابراهیم، را برای ازدواج می‌پذیرد و در طول زندگی با ابراهیم به اشتباه می‌پندارد که او از سر ترحم با وی ازدواج کرده است. فاطیما با هر دو همسر خود احساس بیگانگی می‌کند چرا که آنان در امریکا بزرگ شده‌اند و او در لبنان؛ ولیکن هیچ اعتراضی نمی‌کند و در طی سال‌ها نه فرزند دیگر هم از ابراهیم به دنیا می‌آورد. اولین قدم برای رهایی را در جدایی از ابراهیم می‌بیند بنابراین، به نزد نوه‌اش امیر در لس‌آنجلس رفته سکوتش را می‌شکند و هزار و یک شب شرح حال خویش را به شهزاد بازگو می‌کند. ساختار رمان، مانند قصه‌های هزار و یک شب روایت در روایت است ولی راوی جوان و زیبا جای خود را به فاطیمای کهنسال مهاجر داده است. احساس بیگانگی و وابستگی شدید فرهنگی، او را بر آن داشته که قصه‌گوی معروف شرق را از درون «شب‌های عربی» فراخواند تا شنونده‌ای برای بازگو کردن تجربیات ناخانه خود داشته باشد.

فاطمیما و حضور شهزاد

غرق شدن در دنیای هزار و یک شب و کشاندن راوی ایده آلی همچون شهزاد، که معروفیت جهانی دارد و متعلق به دنیای فانتزی گذشته است، به‌خانه کنونی فاطیما درلس

آنجلس، فضای بی ثبات و ناپایدار ناخانگی را قوت می‌بخشد، چراکه دنیای فانتزی به دنیای واقعی نفوذ می‌کند. لحظات ناخانگی به فاطیمای پیر و تنها که سالیان سال زندگی را در سکوت گذرانده این فرصت را می‌بخشد که به شرح حال خود پردازد و پلی میان خانه و جهان بسازد. حضور شهرزاد در داستان و مصاحبت با او نه تنها نشانگر احساس سرگردانی فاطیما در آمریکا بلکه دال بر بلا تکلیفی خواننده متحیر میان مفاهیم خانگی و ناخانگی است؛ چون جوّ زیبا و فانتزی قصه‌های عربی با فضای ملودرام و وهم‌آلود روایت آوارگی‌های فاطیما در هم می‌آمیزد. علاوه بر این استفاده از شخصیت شهرزاد هزار و یک شب، علاقه یونس را به روایت‌های قدیم و جدید نشان می‌دهد. او در رمان نشان می‌دهد که اغلب غریبان هوش، ذکاوت و قدرت شهرزاد را نادیده می‌گیرند و با نمایش تحقیرآمیز او به عنوان رقاصی نیمه‌برهنه، استفاده تجاری می‌برند (ر.ک: یونس، ۲۰۰۹: ۴۲).

در «شمارنده شب» شهرزاد مبدل به مسافر زوال‌ناپذیری می‌گردد که هوایمای جنگی امریکایی را تعقیب و آزادانه به هر گوشه از جهان سفر می‌کند تا اعمال و گفتار اعضای خانواده فاطیما را مشاهده کند. حضور شهرزاد موجب فراخواندن گذشته در حال، آشنا در ناآشنا و امن در ناامن و یا همان ناخانگی می‌شود و در عین حال فاطیما را، همان طور که پس از این، شرح داده می‌شود، صدادار می‌کند.

هومو بابا توجه ویژه‌ای به حس ناخانگی زنان دارد. او تاکید می‌کند که زندگی یک زن می‌تواند تنها به «یک پنجره بلند و پست» و محیط خانه اش یا «خانه‌ی رویاهایش به خانه تاریکی، خانه خاموشی و خانه خفقان تنزل یابد» (بابا، ۲۰۰۴: ۱۴). به گفته او، «لحظه ناخانگی هم چون سایه‌ای آرام و مخفیانه ظاهر می‌شود» و در آن لحظه «ترسی باورنکردنی در خود احساس می‌کنی» (همان، ۱۳). یکی از آن لحظات اضطراب‌آور ناخانگی فاطیما زمانی است که هرآن چه دور و بر او است محدود به پنجره‌ای می‌شود که شهرزاد خسته و بی‌رمق بر لبه آن تکیه داده به صحبت‌های فاطیما گوش می‌دهد. شاید در آن گنج تنها، فاطیما تلاش می‌کند تا از انزوای ناآشنای دور و اطراف شخصی خود عبور کند و با توسل به شهرزاد که شخصیت شناخته شده جهانی دارد، به امور فرا گسترده تری پردازد. به نظر می‌رسد، مرز بینابینی که فاطیما در آن قرار دارد همان «خودی-ناخودی» (THE INSIDERS-OUTSIDENESS)

(ر.ک: بابا، ۱۹۹۴: ۱۴۹) بابا است؛ جایی که حسّ تعلق و عدم تعلق به هم می‌آمیزد.

رمان حاکی از آن است که فاطیما جنبه مثبت مفهوم خانه را بیشتر با زندگی پیش از مهاجرتش پیوند می‌دهد. به گفته «اکرم ال دیک» (AKRAM AL DEEK)، افرادی که مهاجرت کرده‌اند با آشفتگی عاطفی مواجه می‌شوند و تلاش می‌کنند تا به خاطراتشان پناه ببرند. او معتقد است که آوارگی «فراگیر، ترسناک، ناامیدکننده، بی نتیجه، چندانگانه و ریشه‌کن کننده» است و این شرایط فرد مهاجر را بر آن می‌دارد تا «با دو دست، ... به خاطرات خود تمسک جوید» و همین منجر به حس بیگانگی در زمان و مکان می‌شود (ر.ک: ال دیک، ۲۰۱۶: ۲۵). بنا براین در رمان، فاطیما به شرح خانه اش در دیر زیتون می‌پردازد، از ازدواج اولش که منجر به مهاجرتش شد سخن به میان می‌آورد و زندگی پیش و پس از مرگ همسر اولش را بازگو می‌کند.

فاطمیما سخت به سنت‌ها و فرهنگ اجدادی‌اش وابسته است؛ از این‌رو، در سازگاری با موقعیت و محلّ زندگی جدیدش با مشکلات زیادی مواجه می‌شود. اشتیاق برای نگه‌داشتن هویت فرهنگی، او را به صحبت به زبان مادری با شخصیت خیالی شهرزاد سوق می‌دهد. او هنگام مرور زندگی قبل و بعد از مهاجرتش بارها به خانه‌ای که در لبنان می‌زیست اشاره می‌کند؛ خانه‌ای که آرزو دارد پس از مرگ برای نوه محبوب خود امیر باقی بگذارد. به‌نظر می‌رسد فاطیما آن خانه را نماد زادگاه خویش می‌پندارد و سماجتش در تاکید بر واژه خانه نشانگر آن است که پس از گذشت ۷۰ سال زندگی در ایالات متحده هنوز هم خود را یک لبنانی می‌داند تا امریکایی و می‌پندارد در سرزمین مادری ثبات، احساس تعلق و آشنایی را باز می‌یابد، چیزی که اکنون از آن بی‌نصیب است.

مفهوم بی‌خانمانی با مفهوم ناخانگی یکسان نیست بلکه ناخانگی نوعی حالت «نیمه زندگی» برای فرد مهاجر است که به حاشیه رانده شده است. در چنین وضعیتی فرد «زندگی آواره خود را به سختی برای یافتن آزادی پیش می‌برد» و این در حالی است که مرز میان خانه و جهان از بین رفته میان مسائل «شخصی و عمومی، گذشته و حال و روان و اجتماع پیوندخوردگی و بینابینی به‌وجود آمده است» (بابا، ۲۰۰۴: ۱۹). او بر این باور است که «ناخانگی» منجر به رشد می‌شود چون مهاجر، توان دست‌یابی به ابتکارات فرامرزی و

فرافرہنگی را پیدا می‌کند (ر.ک: همان، ۱۳). فاطیما قبل از بازگو کردن روایات خویش به شہرزاد، فردی منفعل و تابع سرنوشت بود، ولی اکنون توان رقم زدن سرنوشت را در خود می‌بیند. از این‌رو، عزمش را جزم کرده تا همانند شہرزاد، ہزار و یک شب از زندگی‌اش را روایت و سپس با این دنیا خداحافظی کند.

«اکرم ال دیک» معتقد است: «انسان‌هایی که میان جامعہ میزبان و خاستگاہ اجدادیشان معلق مانده‌اند خواه با پیوستن بہ خاطرانشان و یا بہ واسطہ ہم‌ذات‌پنداری زندگی خود را می‌گذرانند. این مسالہ نوعی تبعید درونی و روحی ایجاد می‌کند» (ال دیک، ۲۰۱۶: ۵۸) کہ در آن فرد از «توہم و ہذیان‌گویی، بی‌خوابی، فراموشی و انزوا و رویا و کابوس‌های شبانہ رنج می‌برد» (ہمان، ۳۷). در نتیجہ، زمانی کہ فاطیما با شخصیت افسانہ‌ای شہرزاد صحبت می‌کند نواہش امیر مشاہدہ می‌کند کہ مادر بزرگش بلندبلند با خود حرف می‌زند، سبب نگرانی امیر از سلامت عقلی فاطیما می‌شود، پس در نامہ‌ای بہ تمام اعضا خانوادہ می‌نویسد کہ مادر بزرگش ہمہ موہایش را کوتاہ کردہ (کاری کہ پیش از این سابقہ نداشتہ) و «بیش از پیش با خود گفتگو می‌کند» (یونس، ۲۰۰۹: ۲۰۲).

عالیا یونس بہ قدرتی اشارہ می‌کند کہ فرد بہ واسطہ روایت و شرح حال بہ دست می‌آورد، او می‌گوید: «گاهی داستان‌های یک قصہ گو جان قصہ‌گویی دیگر را نجات می‌دہد» (یونس، ۲۰۱۴: ۳۹۸) از این منظر، فاطیما تلاش می‌کند کہ خود و شہرزاد بہ عنوان تمثال زنان عرب بہ رهایی برسند. یونس در مقالہ‌اش بہ این موضوع اشارہ دارد کہ قہرمانان زن آمریکایی همچون «زن گربہ‌ای، لارا کرافت و یا زن عنکبوتی» دیگران را می‌کشند تا قدرت و فردیت خود را ثابت کنند (ر.ک: همان، ۴۰۰)، در حالی کہ کسانی چون فاطیما و شہرزاد قدرت و اقتدار خود را بہ واسطہ زبان قصہ‌گویی ابراز می‌کنند.

تجربہ استعماری فاطیما پیش از ازدواج

فاطیما حتی پیش از تولد طعم ظلم را می‌چشد و هویتش داغ ننگین استعمار را تجربہ می‌کند. پدر او ہشت ماہ قبل از تولدش بہ دلیل سر باز زدن از «پیوستن بہ ارتش ترکیہ» (یونس، ۲۰۰۹: ۳۵) توسط نیروهای اشغالگر ترک کشتہ می‌شود. عدم حضور پدر برابر با

وضعیت بد اقتصادی خانه است. این امر فاطیما و مادرش را بر آن می‌دارد تا روی زمین به کشت و کار بپردازند؛ از این رو، «به جای آن که هم‌چون سایر دختران به مدرسه برود» (همان)، تلاش می‌کند لقمه نانی به دست آورد. در آن برهه زمانی، او از آوارگی ذهنی ناشی از استعمار سرزمین مادری، فقر و یتیم شدن رنج می‌برد.

این رمان، مبلغان مسیحی آمریکایی را هم جزء مهاجمین تجاوزگر به کشور و عقاید مذهبی اعراب مسلمان لبنانی معرفی می‌کند. آنان ماموریت دارند که کتاب مقدس انجیل را جایگزین قرآن کرده با بازگو کردن این که «همانا آمریکا محل نجات‌یافتگان است» (همان، ۲۳۷) لبنانی‌ها را تشویق به ترک سرزمین مادری کنند. مبلغان می‌کوشند تا با تخریب سبک زندگی عربی، به بهانه عقب‌افتادگی و توسعه‌نیافتگی، تصویری خارق‌العاده و تجملاتی از سبک زندگی آمریکایی به نمایش بگذارند. در نتیجه، فاطیما از کودکی شاهد آوارگی خانواده‌های زیادی است که به دنبال کوچ به سرزمین‌های خارجی‌اند تا بتوانند از لحاظ مالی به خانواده‌هایشان کمک کرده زندگی بهتر و امن‌تری را برای خود رقم زنند.

به طور معمول در فرهنگ شرق، زنی که فاقد استقلال مالی است به عنوان فردی شناخته می‌شود که گزینه دیگری جز ازدواج و ادامه زندگی در نقش همسر و یا مادر را ندارد. ازدواج اجباری فاطیما هم نشانگر عدم امکانات مالی و حق انتخاب او است. بنا براین، ناخانگی و ناامنی زندگی فاطیما زمانی که مادرش تصمیم می‌گیرد او را به اولین خواستگار شوهر دهد، آشکار می‌شود. بر طبق گفته «کیا گانگولی» (KEYA GANGULY)، ازدواج‌های اجباری «در فرهنگ و نگرش آمریکایی مقوله ای بیگانه و تا حدی هولناک است» (گانگولی، ۲۰۰۱: ۵۷)؛ با این حال این مسئله در میان قشر انبوهی از خانواده‌های عرب قابل قبول و دارای جایگاه و ارزشی ویژه است، به خصوص خانواده‌هایی که به میراث فرهنگی خود پایبندند. از ابتدای رمان، به وضوح در می‌یابیم که با این دیدگاه که هر دختر به مردی نیاز دارد تا از او مراقبت کند فاطیما را مجبور به ازدواج سنتی با مردی می‌کنند که جای پدر او است. او نیز با نشان دادن رفتاری کلیشه‌ای از یک دختر خوب، بی‌صدا و مطیعانه با مُروان، همسر اول خود، ازدواج می‌کند. از نظر جامعه سنتی اعراب، تا زمانی که یک دختر با مردی ازدواج کند و آینده خوب و خوشی داشته باشد تعیین تکلیف در خصوص زندگی او و یا جلوگیری از

ادامه تحصیلش عواقبی به همراه نخواهد داشت.

در چنین ازدواج‌های سنتی، به غیر از والدین، دیگر اعضاء خانواده (در اینجا عمومی فاطیما) نیز به نوعی در این امر دخالت دارند که این باعث می‌شود ازدواج دغدغه خصوصی افراد محسوب نشود. آنچه این رویداد را ناراحت‌کننده می‌کند نادیده گرفتن رضایت و خشنودی دختر است که معمولا با سرکوب شخصیتش از او انتظار می‌رود تا موجب شادمانی جامعه خود شود. بنابراین، خواننده شاهد سکوت و خاموشی فاطیما در طول زندگی مشقت‌بارش است تا آنجا که تصمیم می‌گیرد از همسر دوم خود به نام ابراهیم جدا شود و مصیبت‌ها و ضربات روحی و روانی خود را به شهرزاد بازگو کند.

حس ناخانی در ازدواج با مروان

فاطمیما به واسطه ازدواج با مروان، به خارج از کشور می‌رود و دچار حس تبعید و بیگانگی فرهنگی می‌شود. مروان دارای شخصیتی مهربان است اما فاصله سنی زیاد و عدم شناخت و آشنایی، مانع رابطه نزدیک آنان می‌شود. فضای اولیه خانه فاطیما مملو از حس ترس، اضطراب و عدم توانایی او در پیش‌بینی آینده رابطه تازه اوست؛ زیرا او هیچ پشتیبانی از طرف خانواده و دوستان ندارد. او نمی‌داند که چگونه باید با زندگی جدید سر کند و حس ناامنی در خانه‌اش، به علت غیبت‌های مکرر همسر، دو چندان می‌گردد. شغل مروان ایجاب می‌کند تا اغلب شب‌ها به دور از خانه باشد؛ ندانستن زبان و اجتناب همسایگان امریکایی از ایجاد ارتباط، ترس و پریشانی را در فاطیما تشدید می‌کند.

حس بیگانگی یا آوارگی فاطیما به طور عمده ناشی از رنج سروکله‌زدن با محیط و فرهنگ ناآشنا و عدم دسترسی عاطفی همسرش است. بنا به نظر «پاراماتا ساران» (PARMATMA SARAN) و «ادوین ایمس» (EDWIN EAMES)، در چنین شرایطی، شخصیت زن مهاجر دچار تنهایی و عزت نفس پایین می‌شود (ر.ک: ساران و ایمس، ۱۹۸۰: ۳۶۴) در حالی که از او انتظار می‌رود تا نیازهای اجتماعی و عاطفی همسرش را برآورده کند. ناخرسندی و بی‌میلی فاطیما در رابطه‌اش با مروان وقتی آشکار می‌شود که به شهرزاد می‌گوید: «مروان از همان ابتدا برایش بیگانه و ناآشنا بود» (یونس، ۲۰۰۹: ۱۴۶). مروان توجهی به شخصیت،

هویت، و فردیت فاطیما ندارد و او را نماد یک دختر روستایی مسلمان عرب که صاحب صفات پاکدامنی، عفت، اعتبار و اهلیت سرزمین مادری است، می‌داند.

مهاجرت به خودی خود نوعی جنگ و مبارزه است، اما زمانی که فرد با نزدیک‌ترین شخص زندگی‌اش، همسرش، در غربت احساس نزدیکی و صمیمیت نمی‌کند، شرایط مهاجرتی دشوارتر هم می‌شود. فاطیما همسرش مروان را بیگانه‌ای می‌پندارد که میان او، خانواده، اصل و نسب و هرآنچه برایش آشناست فاصله انداخته تا به کشوری ناشناخته بیاورد که حتی زبانش را نمی‌داند. پس از ورود به آمریکا علاوه بر چالش‌های فرهنگی، با شرایط سخت و دشوار اقتصادی روبرو می‌شود. در رمان اشاره می‌شود که فاطیما در خیابان شاهد «کودکانی در لباس‌های مندرس» (همان، ۸۱) بوده که از فروشگاه‌ها سب می‌زدند و افرادی را دیده که در صف‌های طولانی می‌ایستند تا یک قرص نان تهیه کنند. متن داستان نشان می‌دهد که زمان ورود فاطیما به آمریکا مقارن با رکود اقتصادی آمریکاست؛ زمانی که کارخانه‌های بسیاری تعطیل شده و مشاغل خوب و امن به حداقل میزان خود رسیده‌اند. چنین مسایلی منجر به احساس بی‌ثباتی و آوارگی هر چه بیشتر او می‌شود.

شغل کارگری مروان در شرکت جنرال موتورز بسیار سخت و خطرناک است چراکه هرگاه به خانه بازمی‌گردد همه جایش زخم و زیلی و آسیب‌دیده است. علاوه بر این مجبور است ۶ شب هفته را دور از فاطیمای جوان، در جایی دیگر بماند و فاطیما به تنهایی مجبور است فریادهای مرد امریکایی همسایه را بشنود که همسرش را تهدید به قتل می‌کند. ناامنی و حسِ وهم‌آلود ترک شدن، فاطیما را از زندگی در امریکا بیزار می‌کند. تجربه ناخانگی فاطیما زمانی مشهود می‌شود که جمله تهدیدآمیز «تو را خواهم کشت» اولین جمله‌ای می‌شود که او در زبان انگلیسی می‌آموزد (ر.ک: همان، ۱۲۱). پس از پیوستن به تجمع اتحادیه کارگران و اعتصابات، مروان از پلیس چنان کتک می‌خورد که منجر به بستری شدنش در بیمارستان و متعاقباً مرگش می‌شود. او می‌میرد در حالی که نمی‌داند فاطیمای جوان را باردار، فقیر و بی‌پناه در کشوری غریب بلا تکلیف رها کرده.

آوارگی فرهنگی

در امریکا فاطیما با سیاست، فرهنگ، مذهب و زبانی تازه مواجه می‌شود و دیری نمی‌پاید

که درمی یابد میزبانش دارای تفکرات نژادپرستانه است. عالیا یونس مفهوم افسانه آمریکایی، یعنی سرزمین بهشتی مملو از فرصت‌ها و آزادی برای همه نژادها را به چالش می‌کشد. در قسمتی از رمان می‌بینیم که فاطیما مات و متحیر به تابلوهای دستشویی جداگانه مختص «سیاه پوستان و سفید پوستان» (همان، ۱۹۷) خیره شده. به دنبال آن برخورد تند و تحقیرآمیز یک آمریکایی را با خود و اعضای خانواده‌اش که آنان را «شما آدما...» و دخترش را «دورگه» (همان) خطاب می‌کند، تجربه می‌کند؛ بنابراین، اختلافات دیرین نژادپرستانه به حریم خانوادگی فاطیما راه می‌یابند و او را چنان مضطرب می‌کنند که تمام شب بی‌قرارانه قدم می‌زند و سعی می‌کند بفهمد «پوست فرزندان‌ش به راستی چه رنگی است» (همان). سردرگم و بی‌قرار، بیش از پیش حس بدبختی و فرومایگی می‌کند، که این موجب دل‌تنگی بیشتر نسبت به آنچه که از دست داده و در زادگاهش به جای گذاشته، می‌شود.

برای تاکید هرچه بیشتر بر دل‌تنگی و پریشانی فاطیما، داستان با تفکرات هم‌آلود فاطیما نسبت به مرگ خود آغاز می‌شود. «دالیا گوما» با استفاده از نظریه «والتر بنجامین» (WALTER BENJAMIN) تحت عنوان «تمثیل ملی» (NATIONAL ALLEGORY) می‌گوید: «این نوع از تمثیل به واسطه افسردگی و مالیخولیا شکل می‌گیرد»، از این رو فرد مهاجر احساس پوچی در درون و بیرون خود می‌کند و «به جای زیبایی چهره مرگ را می‌بیند» (گوما، ۲۰۱۶: ۱۵۰). پیرو این دیدگاه، عالیا یونس مرثیه‌هایی را از کتاب شب‌های عربی برمی‌گزیند که فضای غم‌انگیز زندگی فاطیما را تشدید می‌کند. آن‌جائیکه ابیات شعر به مناجات با خدا و دعا برای بازگرداندن آن‌هایی که خانه‌هایشان را ترک کرده‌اند تبدیل می‌شود، حس آوارگی، فقدان و پوچی شدت می‌یابد. متن رمان بیانگر حضور مرتب فاطیما در مراسم مذهبی اسلامی است. برای تعیین، هویت یک فرد، گوما بر این باور است که مناسک تدفین و حضور در «آرامگاه‌ها» ضرورت قومیتی دارد (همان).

رد پای این موضوع در علاقه مالیخولیایی فاطیما به مراسم تشییع جنازه و حضور مکرر او در مراسم تدفین دوستان عرب خود دیده می‌شود. این امر نه تنها بیانگر خلاء درونی او است بلکه نشانه تلاش او را در پیوستن به جامعه‌ای است که معتقد است بدان تعلق دارد. به جز اعراب، او به ندرت با دیگر افراد ارتباط برقرار می‌کند. «اکرم ال دیک» این گونه

انسان‌ها را افرادی با «ذهنیت گتو» (GHETTO MENTALITY) (ر.ک: ال دیک، ۲۰۱۶: ۵۷) می‌داند. این افراد شدیداً به جامعه پیشین خود وابسته‌اند، بر ناسیونالیزم تأکید می‌کنند، و به دور خود دیوار می‌کشند و توان فرم دیگری از زندگی را ندارند (ر.ک: همان). به گفته «ال دیک»، چنین مهاجرانی تلاش می‌کنند تا «با بازگشت به عقب و مرور خاطرات خود نوعی حس خودی که نشان از، هویت ملی سرزمین‌اش را دارد برای خود بسازند» (همان، ۹۴). او در ادامه می‌گوید، علی‌الخصوص نسل اول مهاجران به دنبال «آگاهی گروهی‌اند» (همان). مسئله «آگاهی گروهی» در گرایش فاطیما به سمت «انجمن زنان عرب»، شرکت در مراسم عمومی اعراب، استفاده از زبان عربی و به سر کردن روسری دیده می‌شود. پوشیدن روسری علاوه بر تأکید بر عدم تعلق وی به فرهنگ بیگانه و ایجاد حس امنیت و موجودیت، نشانگر گسترش فرهنگ خانه مادری به کشوری خارجی است.

بسیاری از افراد، ناسیونالیزم را مفهومی سیاسی مربوط به کشمکش‌های ضدفرهنگی قلمداد می‌کنند، اما «آنیا لومبا» (ANIA LOOMBA) در این خصوص به «پارتا چترجی» (PARTHA CHATTERJEE) اشاره می‌کند که معتقد است ناسیونالیزم گستره حاکمیت تقسیم شده خود را دارد، از جمله دنیای مادی و دنیای معنوی. دنیای مادی خارجی یک بعد اقتصادی دارد، اما بعد روحانی با مقوله‌هایی چون فرهنگ، سنت، خانواده و مذهب در ارتباط است. حتی اگر جهان غرب از لحاظ اقتصادی برتری داشته باشد، فرد استعمار شده اولویت هویت فرهنگی خود را به نحوی ابراز می‌کند (ر.ک: لومبا، ۲۰۱۵: ۱۸۷). وابستگی فاطیما به ارزش‌های عربی-اسلامی، او را به شخصیتی تبدیل می‌کند که به هویت فرهنگی خویش تمسک بسته است. در عین حال، او به دلیل پذیرفتن برخی ارزش‌های آمریکایی پیوند خوردگی فرهنگی دارد ولی باید تأکید کرد که فرهنگ بومی فاطیما بر فرهنگ جدید غالب است که این برخلاف باور بابا است که در فضای بینابینی هیچ فرهنگی غالب نیست.

«آمرش سینها» (AMRESH SINHA) معتقد است که عدم تمایل برخی از مهاجرین برای «وقف دادن خود با فرهنگ آمریکایی» به دلیل نفرتشان نیست، در واقع آن‌ها هویت خودشان را بر فرهنگ آمریکایی ترجیح می‌دهند و تلاش می‌کنند تا «با فرهنگ و ارزش‌های ملی ارتباط نزدیکی برقرار کنند» (سینها، ۲۰۱۵: ۳۹۰). این دسته از افراد سعی می‌کنند تا

با خواندن آثار ادبی مربوط به فرهنگ خود، تبعیت از سنت‌های فرهنگی‌شان و برقراری ارتباط با هم‌وطنان از درون خود را تقویت نمایند. فاطیما نیز سعی دارد با خوردن غذاهای لبنانی و پیروی از سنت‌های فرهنگی خویش خود را قدرتمند سازد. او کسی است که «با کمترین دارایی ... با چنگ و دندان به داشته‌هایش می‌چسبد» (سعید، ۱۹۸۴: ۵) و سعی می‌کند با دعوت‌زنان لبنانی و پوشیدن روسری، سرزمین مادری‌اش را بازسازی کرده هویت فرهنگی خود را حفظ نماید. «بیدیشا بانرجی» (BIDISHA BANERJEE)، ضمن بیان گفته‌های «کیا گانگولی»، به احساس بیگانگی زنان مهاجر مسلمان اشاره می‌کند که از خانه خود بیرون می‌روند تا فضای اجتماعی را تجربه کنند. او معتقد است که: «بیرون از خانه، ظاهر این زنان ... تاکید بر متفاوت بودنشان دارد» (گانگولی: بانرجی، ۲۰۰۴: ۶۱). چنین اعمال فاطیما نماد حفظ هویت فرهنگی و مقاومت در برابر تغییر است بد انسان که حتی نگاه‌های خیره‌غریبان هم این زن مسلمان عرب را از حفظ حجابش باز نمی‌دارد. در طول رمان، یونس برای نشان دادن سرگردانی و حس آوارگی فرد مهاجر، به فاطیما اجازه نمی‌دهد تا خانه مشخصی در آمریکا یا سرزمین مادری برای خود دست‌وپا کند. لذا می‌بینیم که فاطیما مکرراً در فکر هدیه دادن خانه‌زادگاهی به نوه محبوبش است. بعدها مشخص می‌شود آن خانه سال‌هاست ویران شده و دیگر وجود ندارد. با این وجود، فهمیدن این مساله باعث ناامیدی فاطیما نمی‌گردد، بلکه تجربیات ناخانگی، رویارویی با حقیقت، استقامت و پایداری در برابر مشکلات، و انعطاف و تغییر خواسته‌های او منجر به رشدش می‌شود. قدرت او وقتی نمایان می‌شود که در پایان رمان تصمیم می‌گیرد خانه‌ای در آمریکا داشته باشد و به تنهایی با تکیه بر خود و در ارتباط نزدیک با خانواده و میراث فرهنگی، به زندگی ادامه دهد.

ناخانگی مذهبی

به گفته «اکرم ال دیک»، حملات رویداد ۱۱ سپتامبر «گرایش سیاست هویت را از ملیت به مذهب تغییر داد» (ال دیک، ۲۰۱۶: ۱۷۳). از این رو، امنیت ظاهری خانگی خانواده‌های مسلمان عرب-آمریکایی به طور خشونت‌آمیزی با آشفتگی ناخانگی نژادپرستی و مذهب‌ستیزی ترکیب شد. در رابطه با ناخانگی دنیای مدرن، «نیکولاس رویل» (NICHOLAS ROYLE) نیز از وحشت و تجربیات لحظات ناخانگی خود به دلیل تمایلات مرگبارانه هواپیما راپایان در

فاجعه ۱۱ سپتامبر و «از رویداد هولناک برخورد هدفمندانه هواپیما به آسمان خراش» می‌گوید؛ واقعه هراس‌انگیزی که خیلی زود دوباره تکرار می‌شود (رویل، ۲۰۰۳: ۲۰۰۳: Viii). این مساله دیدگاه «هومی بابا» را تایید می‌کند که می‌گوید: «لحظه ناخانگی لحظه شومی است که چنان حيله‌گرانه به طرفت می‌خزد که متوجه آن نمی‌شوی و فقط ناگهان خود را در فضای مشکوکی می‌یابی که مملو از ترس و واهمه است» (بابا، ۲۰۰۴: ۱۳). در این رابطه، لحظات خانگی فاطیما با مشاهده «اصابت هواپیماها به برج‌های» دو قلوی نیویورک (رک: یونس، ۲۰۰۹: ۲۲) مبدل به لحظات ناخانگی می‌شود. این رخداد تراژیک تاریخی باعث تشویش خاطر شده و مسائل نگران‌کننده نژادی و مذهبی را به میان می‌کشاند. برای همین فاطیما در لس‌آنجلس با پریشانی «دخترش لونا در نیویورک را صدا می‌زند» (همان) و حس آسودگی در امان بودنش با ترس ناشی از عشق به دیگری در هم می‌آمیزد.

این فاجعه برای فاطیما، افراد آمریکایی و یا قومیت‌های دیگر صرفاً تخریب فیزیکی دو ساختمان نیست؛ بلکه برطبق گفته «پی چن لیائو» (PEI-CHEN LIAO)، این یک «گسستگی و از هم‌گسیختگی اساسی هویتی است، چراکه شهر نیویورک و ملت ایالات متحده به طور کلی دچار ضربه روحی و روانی شدند» (لیائو، ۲۰۱۳: ۵). از این رو، فاطیما به نخستین چیزی که به او آرامش می‌هد متوسل می‌شود و آن مقوله دین اوست. فاطیما با ناامیدی «برای آن‌هایی که ممکن است هنوز در زیر آوار زنده مانده باشند شروع به دعا خواندن می‌کند. در عین حال از خدا می‌خواهد که این کار، کار اعراب نباشد» (یونس، ۲۰۰۹: ۲۲). در این لحظات، فضای حقیقی، آشنا، با ثبات، و خصوصی اتاق فاطیما به فضایی وهم‌آلود، ترسناک، و سیاسی مبدل می‌شود که هیچ تضمینی از امنیت در آن وجود ندارد.

با وجود محیط مشوش اطرف، فاطیما نقش معلم معنوی خانواده را به عهده دارد. او برای هر دو همسرش مظهر تجسم زادگاه و قومیت، و برای نتیجه‌اش، «دسیمال»، پناهگاهی امن است. متن رمان حاکی از آن است که دسیمال ناامید، تنها و مستاصل از بارداری خارج از ازدواج خویش، با تصور این که فاطیما پایه محکم و سستی خانواده است، سفر دور و دراز خود از مینیاپولیس تا لس‌آنجلس را آغاز می‌کند تا برای اولین بار مادر بزرگ مادرش را ملاقات کند. در ازای آن، فاطیما تلاش می‌کند تا «آخرین کار ارزشمند زندگی خویش را

انجام دهد: معجزه قرآن را به این دختر نفرت‌انگیز بیاموزد» (همان، ۳۳۲) او در نهایت به دسیمال توصیه می‌کند تا به اصل و نسب خود وفادار بماند و تاریخچه خانوادگی خویش را از یاد نبرد. «بیدیشا بانرجی» زنان را به عنوان طرفداران روحیه ناسیونالیزم معرفی می‌کند. او به نقل از «ان مک کلینتوک» (ANNE MCCLINTOK) می‌گوید: «زنان جلوه‌های آتویستی (نیاکان‌گرایی) و سنت ملی‌اند» (مک کلینتوک: بانرجی، ۲۰۰۳: ۹۳). بانرجی معتقد است که زنان می‌توانند «نقش فعالی» در «لحظات حساس تاریخ» داشته باشند، مثل نقش فعالی که در «جنگ با استعمار و دیگر کشمکش‌های ملی» ایفا کردند (ر.ک: بانرجی، ۲۰۰۳: ۹۳-۹۴). با این حال، به گفته او، به محض آنکه استقلال و رهایی حاصل می‌شود زنان به نقش پیشین خود به عنوان نشانگر هویت اجتماعی باز می‌گردند (ر.ک: همان). «هاردوسینگ و مانیمانگای مانی» (HARDEV SINGH AND MANIMANGAI MANI) بر این باورند که «ذهن و روح» قریب به اتفاق مهاجران نسل اول، همچون فاطیما، «کماکان در پی سرزمین مادری و فرهنگ آنجا است و آنها عموماً نمی‌توانند دریابند که چگونه نسل دوم می‌ها و نسل‌های مابعد آن می‌توانند از فرهنگ کشور مبدأ خود دست بکشند» (سینگ و مانی، ۲۰۱۲: ۷۳) و ما در این رمان شاهدیم که چه در خانه و خارج از آن، فاطیما ایمان و فرهنگ عربی‌اش را به عنوان اساس ضروری برای امنیت و پایداری خود تلقی می‌کند. او سختی‌های ناشی از زندگی در محیطی ناخانه، رنج‌ها و دردها، غم از دست دادن پدر، همسر و دو پسر، دوری از مادر و سرزمین مادری، شرایط فقر اقتصادی، رویاهای بر باد رفته و همینطور همه تبعیض‌هایی را که با آن مواجه می‌شود را بدون شکوه تحمل می‌کند؛ چرا که به شدت به سرنوشتی که خداوند برایش تعیین کرده ایمان دارد.

خلاقیت و رشد در ناخانگی

برخی منتقدان همچون «نایجل راپورت و اندرو دائسون» (NIGEL RAPPORT & ANDREW DAWSON) معتقدند که «خانه، مرکز مادی و پایدار جهان یک انسان است – مکانی آرام و امن برای بازگشت» (راپورت و دائسون، ۱۹۸۸: ۶). مفهوم خانه می‌تواند ساختمان یک خانه، روستا، منطقه و یا یک کشور باشد، جایی که نقطه توجّه و کنترل فرد به حساب می‌آید (ر.ک: همان). با این حال، عالیا یونس معتقد است که اگر فاطیما اکنون به لبنان

برگردد، همه چیز را تغییر یافته، غریب و ناآشنا می‌یابد. «میشل فوکو و جی میسکوویک» (MICHEL FOUCAULT AND JAY MISKOWIEC) در مقاله خود تحت عنوان «از فضاهای دیگر» (OF OTHER SPACES) می‌نویسند: «ما در عصر هم‌زمانی قرار داریم: در عصر جمع‌اضداد، عصر دوری و نزدیکی، عصر کنارهم بودن و عصر پراکندگی» (فوکو و میسکوویک، ۱۹۸۶: ۲۲). ردپای بحث این دو منتقد در خصوص ترکیب و هم‌زمانی تقریباً در تمامی نوشته‌های نویسندگانی که در سرگردانی مهاجرت و یا همان «Diaspora» زندگی می‌کنند دیده می‌شود؛ آن‌هایی که در رابطه با تاثیرات فضای ناخانه بر شخصیت انسان می‌نویسند. در نتیجه، متن یونس نشان می‌دهد که در «دیر زیتون» (DEIR ZEITON) اکنون جای آهنگری و صدای آشنای کوبیدن چکش بر آهن را «کافی‌نت‌ها و صدای ممتد بوق ماشین‌ها» (یونس، ۲۰۰۹: ۳۵۴) گرفته. آن چه پس از گذشت سال‌ها اتفاق افتاده این است که آن خانه اجدادی فاطیما اکنون دیگر مثل گذشته نیست. شکافی که میان فرهنگ سنتی لبنانی و شرایط ناآشنای کنونی است چنان احساس بیگانگی در درون فاطیما ایجاد می‌کند که با خشم و ناخشنودی فریاد می‌زند: «دیگر هیچ جوادی در روستایمان نیست» (همان). «بیدیشا بانرجی» به صحبت‌های «آوتار براه» (AVTAR BRAH) اشاره می‌کند که می‌گوید: مفهوم خانه برای انسان‌های آواره «مکانی افسانه‌ای از خواسته‌ها در تخیلات فرد آواره است. به عبارت دیگر، خانه مکانی است غیرقابل بازگشت به آن، حتی اگر ملاقات با قلمرو جغرافیایی آن، که قبلاً به عنوان «مبدأ اصل و نسب» فرد بوده، میسر شود» (براه: بانرجی، ۲۰۰۳: ۴۶). با این حال، دیدگاهی وجود دارد که مفهوم «خانه» را تنها به مکانی جغرافیایی تنزل نمی‌دهد و بالعکس بر معنویت و ویژگی بی‌زمانی و بی‌مکانی آن تاکید می‌کند. در این صورت نه تنها گذشت ده‌ها سال، بلکه فرسنگ‌ها فاصله هم نمی‌تواند به طور کامل مفهوم خانه را برای استعمارشدگان مخدوش کرده یا از بین ببرد. بر طبق این دیدگاه، سنت، فرهنگ و مذهب با نمودهای مختلف خود (مثلاً در این رمان، حجاب نمود فاطیما است) برای جامعه استعمار شده ماهیتی بی‌پایان دارد و به آن‌ها کمک می‌کند تا در موقعیتی کاملاً ناخانه در کشوری غربی بتوانند ادامه حیات دهند. در همین راستاست که در «شمارنده شب»، فاطیما تنها با تفکر و به کار بستن جنبه‌های مذهبی و فرهنگی کشور خود آرامش می‌یابد. برای همین او ارتباط پویایی را با شهرزاد، سند زنده‌ای از حضور

سنت، مذهب و فرهنگ او، در آمریکای ناخانه آغاز می‌کند. مفهوم غیرجغرافیایی و روحانی خانه آن زمان به اوج خود می‌رسد که در پایان رمان فاطیما احساس می‌کند که به هرکجا می‌رود خانه‌اش نیست و می‌اندیشد که «هیچ چیز و هیچ کس با آن کسانی که از آن‌ها مراقبت کرده و به آن‌ها آب و غذا داده است قابل مقایسه نیست» (یونس، ۲۰۰۹: ۳۶۱). از این رو ناخانگی نه تنها به او توان زبان به اعتراض گشودن را می‌دهد بلکه او را به اعضای خانواده نزدیک‌تر می‌کند و رمان در جایی پایان می‌یابد که فرزندان فاطیما به ملاقاتش آمده و او به هر یک یادگاری از میراث فرهنگی خود می‌سپارد.

نتیجه

پژوهش حاضر به بررسی رمان «شمارنده شب» اثر عالیا یونس می‌پردازد. تمرکز مقاله بر حالت ناخانگی شخصیت اصلی داستان، فاطیما، است که به عنوان تازه عروس به آمریکا می‌آید و با چالش‌های آوارگی و تغییر مکان زندگی روبرو و به عنوان فردی گرفتار و به دام افتاده در میان تضادهای سرزمین مادری و محل زندگی خارجی خود معرفی می‌شود. اما او که به شدت وابسته به فرهنگ بومی خویش است، به جای آن که خود را با دنیای آمریکایی وفق دهد تلاش می‌کند که زندگی گذشته عربی‌اش را به شرایط مهاجرتی کنونی انتقال دهد. مرور مستمر خاطرات زندگی گذشته، ارتباط با زنان لبنانی، پیروی از آداب و رسوم بومی و حتی پختن غذاهای لبنانی همه و همه به فاطیما کمک می‌کنند تا رشته اتصال خود را با ریشه‌هایش حفظ و در مقابل سردرگمی هویتی خویش قد علم کند. تلاش‌های او برای زنده کردن خاطرات گذشته، نشانگر بازگشت احساسات سرکوب شده‌ای است که منجر به ناخانگی می‌شود، گذشته و حال، امنیت و ناامنی در هم می‌آمیزد و وضعیت وهم‌آلودی که «بابا» وجود آن را برای رشد فرد پسااستعماری ضروری می‌داند ایجاد می‌شود. شرایط ناخانگی فاطیما به واسطه توسلِ موفقیت‌آمیز او به میراث، مذهب و فرهنگ ملی‌اش مدیریت می‌شود. بنابراین فاطیمایی که در نقطه تلاقی فرهنگ‌ها، هویت‌ها، ارزش‌ها و سنت‌ها گرفتار شده بود با ارجح شمردن فرهنگ بومی خویش در نهایت قدرتمند و صدادار می‌شود. وی سکوت بلند مدت خود را می‌شکند و زندگی خود را به شهرزاد روایت می‌کند و از عدم حضور، به حضور دست می‌یابد و در آخر خانواده جای خانه ناخانه را می‌گیرد تا به نوعی به آرامش درونی برسد.

منابع

کتاب‌ها

- Al Deek, Akram (2016). **Writing Displacement: Home and Identity in Contemporary Post-Colonial English Fiction**. US: Palgrave Macmillan.
- Bhabha, Homi, K. (2004) **The Location of Culture**. NY: Routledge.
- Ganguly, Keya (2001) **States of Exception: Everyday Life and Post-Colonial Identity**. Minneapolis: U. of Minnesota P.
- Gomaa, Dalia M.A. (2016) **The Non-National in Contemporary American Literature: Ethnic Women Writers and Problematic Belongings**. London: Palgrave Macmillan.
- Liao, Pei-Chen (2013) **Post-9/11 South Asian Diasporic Fiction: Uncanny Terror**, London: Palgrave Macmillan.
- Loomba, Ania (2015) **Colonialism/Postcolonialism**, London: Routledge.
- Rapport, Nigel, and Andrew Dawson, eds. (1988) **Migrants of Identity: Perceptions of Home in a World of movement**, New York: Berg.
- Royle, Nicholas (2003) **The Uncanny**, Manchester: Manchester UP.
- Saran, Paramatma and Edwin Eames, eds. (1980) **The New Ethnics: Asian Indians in the United States**, New York: Praeger Scientific.
- Yunis, Alia (2009) **The Night Counter**. New York: Shaye Areheart Books.

مقالات

- فرهمندفر، مسعود (۱۳۹۴) «جایگاه آستانه‌ای فرهنگ: هُمی بابا و نظریهٔ پسا استعماری»، فصل‌نامهٔ دانشگاه گلستان، دورهٔ ۱، شمارهٔ ۴، صص ۱۷-۳۴.
- Bhabha, Homi, K. (1992) «**The World and the Home**», *Social Text*, (31/32), pp 141–53.
- Foucault, M., & Miskowiec, J. (1986). «**Of Other Spaces**», *Diacri-*

- tics,16(1),pp 22-27.
- Kaplan, Amy (2003) «**Homeland Insecurities: Reflections on Language and Space**», Radical History Review, 85, 82-93.
 - Said, Edward (1984) «**The Mind of Winter**», Harper's Magazine Sept. (269),pp 49-55.
 - Singh, Hardev k. J. and Mani, Manimangai (2012) «**K.S. Maniam, JhumpaLahiri, Shirley Lim: A Reflection of Culture and Identity**» International Journal of Applied Linguistics & English Literature, (Vol. 1 No. 3); July 2012,pp 68-75 [Special Issue on World Literature in English].
 - Vinson, Pauline Homsy (2014) «**Re-Encountering Scheherzade': Gender, Cultural Mobility, and Narrative Transformations in Alia Yunis's The Night Counter**» Mashriq&Mahjar Journal of Middle East and North African Migration Studies, (vol. 2, no. 1),pp 56-77.
 - Yaghi, Adam (2015) «**A Nation of Narrations: Religion, Hegemony, and Self-Identification in Arab American Literature**» University of Victoria,pp 12-21. Yunis, Alia (2014) «**Afterword: My Arabian Superheroine Scheherzade's Childern: Global Encounters with the Arabian Night**» Ed. Philip F. Kennedy and Marina Warner. NYU Press, Proquest Ebook Central,pp 395-400

پایان نامه ها

- Banerjee, Bidisha (2004) «**Ruptured Identities and Resistant Narratives: Mapping a Discourse of the Body in Indian Diasporic Women's Motion and Film**. Diss. University of Iowa.
- Sinha, Amresh (2015) «**Memory, History, and Trauma in Chris Marker, Alain Resnais, Alexander Kluge, and Mira Nair's Films**. Diss. New York University.

The (Un)homely and Migratory Literature in Alia Yunis's *The Night Counter*

Sholeh Abhari laleh¹, Dr. Fazel Asadi Amjad²

Abstract

The concept of home carries with itself an emotional and secure weight which usually gives one a sense of belonging and stability; however, for the migrant or the colonized subject the world is “unhomely”. Using the theories of Homi K. Bhabha concerning the unhomely, the present research attempts to focus on the dislocated state experienced by Fatima, the protagonist-narrator, in Alia Yunis's novel, *The Night Counter* (2009), and the plurality that comes with being caught in the space of unhomely. In this research, the major question is that is there hierarchal privileges in cultural hybridity or not? Bhabha holds that hybridity is free from hierarchal privileges; while attesting to the wide range of practicality Bhabha's concept of unhomely enjoys in regard to the postcolonial diasporic communities, the researcher argues that there are such cases, as that of Fatima, in which the migrant manages to move beyond his or her geographical displacement and live a fully articulated cultural life in a Eurocentric culture via recourse to his or her native religio-cultural heritage. This proves the priority of one culture over the other rather than its absence as Bhabha claims since the passage of years do not prevent Fatima from following her native culture.

Keywords: Homi Bhabha; hybridity; (un)homely; Alia Yunis; *The Night Counter*

¹. PhD Student, Department of English Language and Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. sholeh.abhari@yahoo.com

². Professor, Department of English Language and Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran. (Responsible author) fazel4313@yahoo.com

